گفت‌وگو با دکتر محمد ستاری‌فر به مناسبت انتشار کتاب «بن‌مایه‌های توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی»

قدرت برای مردم یا دولت؟

عکس: مهدی حسنی

نشست و گفت‌وگو با دکتر محمد ستاری‌فر، استاد دانشگاه، به مناسبت انتشار کتاب جدید او با عنوان «بن‌مایه‌های توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی» برگزار شده است. موضوع این کتاب بررسی علل توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی جوامع و پرسش اصلی‌اش چگونگی بدهبستان‌های پیچیده و گسترده این علل در قلمروهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. این کتاب در سه جلد منتشر شده است؛ جلد اول به «چیستی‌ها، چارچوب‌های مفهومی و نظری در پیدایش بن‌مایه‌های توسعه‌یافتگی»، جلد دوم به «فرایندهای کامیابی اروپاییان در دستیابی به بن‌مایه‌های توسعه‌یافتگی» و جلد سوم به «فرایندهای کامیابی و ناکامی ایرانیان در دستیابی به بن‌مایه‌های توسعه‌یافتگی» می‌پردازد. دکتر ستاری‌فر علاوه بر اساتیدی دانشگاه در رشته اقتصاد توسعه، مسئولیت‌هایی مانند مشاورت نخست‌وزیر در دوران جنگ، مدیریت عامل سازمان تأمین اجتماعی، معاونت رئیس‌جمهور و ریاست سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در دولت‌های اول و دوم اصلاحات را بر عهده داشته است. گفت‌وگو با دکتر ستاری‌فر در قالب میزگردی با حضور فرشید یزدانی (کارشناس حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی)، میترا فردوسی، رضا جمیلی و ابراهیم رستمیان مقدم (فعالان رسانه‌ای در حوزه رفاه و تأمین اجتماعی) انجام شده است.

چالش‌های توسعه در ایران، از دهه‌ها پیش بحثی جدی در میان روشنفکران جامعه بوده است. در کتاب شما، نگاهی مسلط وجود دارد و آن نگرش تاریخی-فرایندی به ریشه‌یابی علل توسعه‌یافتگی یا عقب‌ماندگی کشورهای مختلف است. به همین دلیل، پرسش نخست از شما نیز درباره ریشه‌های تاریخی تاخیر در توسعه‌یافتگی ایران است. ایران در ۱۱۵ سال گذشته جنبش‌های بزرگی را تجربه کرده است؛ سه جنبش بزرگی که طی سده گذشته رخ داده انقلاب مشروطیت، جنبش ملی‌کردن صنعت نفت و انقلاب اسلامی است؛ اما چرا این جامعه هنوز از دستیابی به اهداف کلان توسعه همه جانبه بازمانده است؟ این مشکل وقتی برجسته می‌شود که ایران را با کشورهایی مانند هندوستان، چین، کره جنوبی، مالزی و... که جنبش‌های اجتماعی خود را پس از انقلاب مشروطه ما آغاز کردند، مقایسه کنیم. به نظر می‌رسد آنها توانسته به بسیاری از اهداف خود برسند و ما در برخی زمینه‌ها بسیار از آنها عقب‌تر هستیم. به نظر شما چرا این‌گونه است؟

من سعی می‌کنم پرسش شما را در دو بخش پاسخ دهم؛ ابتدا درباره نکته فرایندی و تاریخی به مقوله توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی صحبت خواهم کرد و سپس به ریشه‌یابی علل توسعه‌نیافتگی ایران خواهم پرداخت.

در ابتدا باید به چند کلرگزاره توجه داشت: توسعه‌یافتگی را نمی‌توان به یک علت واحد منسوب کرد؛ چنان‌که توسعه‌نیافتگی و عقب‌افتادگی نیز علت واحدی ندارد. در محافل گوناگون، زمانی که درباره توسعه‌نیافتگی ایران بحث می‌شود، افراد مختلف علل گوناگونی برای آن مطرح می‌کنند و مسئولیت آن را بر عهده عدت واحدی می‌دانند؛ برای مثال برخی آن را به چگونگی ساختار و کارکرد دولت‌ها نسبت می‌دهند و برخی دیگر آن را حاصل پایین‌بودن سطح آگاهی مردم می‌دانند. درواقع در این‌گونه نگرش‌ها توسعه‌نیافتگی را تک‌علتی قلمداد می‌کنند. باید توجه داشت که این استدلال‌های تک‌سببی نمی‌تواند بازماندن ایران را از توسعه‌یافتگی تبیین کند. توسعه‌یافتگی علل پیچیده و چندگانه‌ای دارد؛ این علل با یکدیگر رابطه دوجانبه و درهم‌تنیده‌ای دارند؛ با کارکرد بدهبستان دائمی، مستمر و پایداری که بین خود دارند، فرایندسازی دارند. فرایندهایی با قلمروهای گوناگون که به حوزه‌های فرهنگ، اقتصاد، سیاست، روان‌شناسی اجتماعی و... متعلق هستند.

این فرایندهای بدهبستانی بین علل در کدر زمان ساخت قلمروهای اقتصادی، اجتماعی- سیاسی و فرهنگی توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی را فراهم کرده است. باید توجه داشت که در این فرایندها، هم این قلمروها در بسترزمان دائم با هم همدیگر جریان بدهبستان دارند و هم عوامل سازنده درون هریک از این قلمروها با هم جریان بدهبستان دارند. باورها، ارزش‌ها، تفکرات و... در بسترزمان با جریان بدهبستان که بین خود دارند، ساخت و قلمرو فرهنگی یک جامعه را شکل می‌دهند. همین‌طور ساخت قلمرو اقتصادی و اجتماعی نیز شکل می‌گیرد؛ از این رو توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی کارکردش برمی‌گردد به منظومه و سپهری که بین این قلمروها شکل می‌گیرد. از این رو باید از این منخصصان حوزه‌های اقتصاد و سیاست و جامعه‌شناسی از دریچه‌های متفاوتی به مقوله توسعه می‌نگریستند. اما در دهه‌های اخیر، با توجه به ارتباطی که حوزه‌های تخصصی علم با یکدیگر برقرار کرده و پدایش روش‌های تلفیقی و ترکیبی، ما بدیرفته‌ایم که هر بدیده و از جمله توسعه ابعاد مختلفی دارد؛ برای شناخت هر بُعد باید از متخصص حوزه خاص کمک گرفت. در نتیجه برای توضیح توسعه‌نیافتگی ایران نیمتخصصان مختلف باید از دریچه تخصص خویش به جنبه‌های مختلف آن بیندیشند و تحلیل‌های خود را ارائه دادند. هر گروه با دید خود، می‌تواند بخشی از ساحت این منظومه و سپهر را کالبدشکافی کند.

در ۷۰ سال گذشته، یک رشته روش‌شناسی علمی به نام «اقتصاد توسعه» به وجود آمده است. در اقتصاد توسعه چنین استدلال می‌شود که پیشرفت یا پسرفت یک جامعه بیش از آنکه به عوامل اقتصادی مربوط باشد، به عوامل غیراقتصادی مرتبط است. یکی از این عوامل غیراقتصادی که امروز به آن تأکید بسیاری می‌شود، قدرت است. برای این اساس، از موضوعاتی که در من این کتاب به آن پرداختم آن است که بحث درباره توسعه‌یافتگی بدون فهم قدرت و چگونگی توزیع آن، بحثی بی‌سرانجام است.

می‌دانیم که در بین عالمان اقتصاد و جامعه‌شناسی و حتی فلسفه، تعریف مفهوم قدرت محل بحث است؛ از دیدگاه شما قدرت چه تعریفی دارد و خود تابعی از چه پارامترهایی است؟ و همچنین چگونه با امر توسعه‌یافتگی ارتباط می‌یابد؟

بکذارید از زمینه‌های بحث قدرت شروع کنم. از یافته‌های علم روان‌شناسی و از آموزه‌های ادیان الهی آن است که انسان موجودی اجتماعی است. پژوهش‌های علمی نشان می‌دهد که افراد با وجود داشتن گرایش‌ها و اهداف متفاوت و حتی متعارض، میل دارند که در کنار هم زندگی اجتماعی داشته باشند. اتفاق در طول تاریخ به این نتیجه رسیده که نباید برای زندگی اجتماعی خود به دنبال همسازی حقوق باشد؛ بنابراین بدون نیازمندی به همسازی کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. در عین حفظ تفاوت، تلاش می‌کنند با اتکا بر شباهت‌هایشان رابطه برقرار کنند و سازگاری میان خود را تقویت کنند. این ضرورت در کنار هم قرارگرفتن انسان، ضرورت تنظیم روابط، پدایش اجتماع و شکل‌گیری قدرت را در خود داشته است. از این رو جامعه‌شناسی اجتماع انسانی از این نقطه است که تکوین می‌یابد. این اجتماع به‌تدریج بزرگ‌تر و پیچیده‌تر می‌شود و جامعه پیچیده به وجود می‌آید. از تنظیم روابط میان افراد جامعه است که قدرت شکل می‌گیرد؛ بنابراین قدرت حاصل اجتماعی‌شدن انسان‌ها و تنظیم روابط میان آنهاست. در گذر تاریخ، با پیچیده‌ترشدن جامعه و پیچیده‌شدن تنظیم روابط میان اعضای آن، گروه‌های فرادست و فرودست شکل گرفته‌اند. این گروه‌های فراداست که قدرت را در دست گرفته‌اند و به سخن دیگر با برپای گروه‌های فرادست بر دیگر افراد جامعه، ساختار قدرت و کارکردهای آن در جوامع در کدر تاریخ شکل گرفت. شکل‌گیری قدرت از تنظیم روابط بین افراد جامعه و بین جامعه با حاکمان (فئودال، ارباب، پادشاه و...) پدیداری نظم‌های اجتماعی را ساخت. این نظم‌ها از آغاز چنین انسانی تاکنون اشکال و صور مختلفی داشته است.

از منظر جامعه‌شناختی چهار نوع نظم را می‌توان بازشناخت: «نظم لرزان» یا بی‌ثباتی، «نظم بپا»، «نظم بالغ» و نهایتاً «نظم فراگیر» که اینجا همان نقطه‌ای است که قدرت با توسعه‌یافتگی پیوند می‌خورد. در تمام نظم‌های اجتماعی لرزان، پایه بالغ نیز بنیان این نظم‌ها بر پایه دستوری محدود است. نمی‌توان توسعه‌یافتگی داشت. در نظم اجتماعی با دسترسی بازیا فراگیر چون افراد از جایگاه حقوقی و انسانی برابر در جامعه برخوردار می‌شوند. امر توسعه‌یافتگی می‌تواند رخ دهد. برای آنکه نظم فراگیر در جامعه رقوار شود. لازم است که در گروه‌های فرادست سه روند جاری باشد: ۱- این گروه‌ها تابع قانون باشند؛ ۲- تهادها مطابق قانون کار کنند و سیاست در این رابطه اختلال ایجاد نکند؛ ۳- نیروهای نظامی و امنیتی از عرصه‌های سیاسی و اقتصادی دور باشند. این سه شرط یعنی اینکه طبقه حاکم یا فرادستان در نظم اجتماعی بدیرای این امر باشند که مطابق قانون حکمرانی داشته باشند. حکمرانی قانونی یا همان rule by law یعنی دیگر حرکت مملاک ملک قانون، بلکه طبقه قانون مورد عمل قرار گیرد. در فرایند نوین و در تحول و تکوینی که جامعه برخوردار از حکمرانی قانونی دارد، بسط فرصت‌ها، حق انتخاب‌ها و حقوق برای شهروندی و شکل‌گیری سلطت حقوقی است و بالاتر از دولت و شکل‌گیری چرخه توسعه‌های دولت-ملت و حاکمیت قانون در جامعه (Rule of law) ظهور می‌کند.

وضعیت کشور ما از لحاظ استقرار این نظم‌ها چطور بوده است؟ الگوی توسعه در ایران به ما می‌گوید که بیشتر تجربه نظم لرزان را داشته‌ایم. اما آیا در لحظاتی از تاریخ موفق به برقراری نظم بالا یا خوش‌بینانه‌تر، نظم فراگیر هم شده‌ایم؟

باید توجه داشت که هیچ‌یک از این فرایندها و جریان بدهبستان‌ها بین قلمروها به صورت کامل در جامعه ما اتفاق نیفتاده و همین موجب شده در بیشتر دوره‌های تاریخی نظم اجتماعی لرزان بر جامعه حاکم باشد. نظم اجتماعی سست یا لرزان موجب احساس عدم امنیت می‌شود و توسعه در آن رخ نخواهد داد. در تاریخ ایران، از زمان مرگ شاه عباس تا به‌تخت‌نشستن ناصرالدین شاه، نظم اجتماعی لرزان است. در دوره سلطنت ۵۰ساله ناصرالدین شاه و قبل از او، مصلحانی چون قائم‌مقام فراهانی و امیرکبیر، با اقداماتی که انجام دادند، تلاش کردند نظم اجتماعی پایه را براساس پی‌ریزی یک ساخت نوین و منظم که در ساخت قدرت داشتند، شکل دهند؛ اما ساخت‌های عقب‌افتاده اجتماعی آنها را کنار زد و اصلاحات اجتماعی و سیاسی آنها عقیم ماند و نظم اجتماعی به بی‌ثباتی کشیده شد. درحالی‌که در همین عصر و در زمان امپراتوری مجیی در ژاپن، آنها توانستند از نظم اجتماعی لرزان به طرف تکامل و تحول نظم‌های اجتماعی خود در قالب پایه و بالغ حرکت داشته باشند.

شما در پرسش نخست خود به کشورهای دیگر اشاره کردید که می‌توان وضعیت آنها را در ایران مقایسه کرد. در کره جنوبی، در دهه ۱۹۶۰ دیکتاتوری به نام پارک چونگ‌هی توانست به جامعه نظم اجتماعی پایه ببخشد. به طوری که از دهه ۱۹۸۰ در این کشور نظم بالغ حاکم بود و سپس کره‌ای‌ها توانستند به نظم اجتماعی فراگیر دست یابند و از این نقطه بود که توسعه در کره جنوبی رخ داد. در تاریخ سنگاپور نیز روند مشابهی طی شد؛ پس از یک حکومت دیکتاتوری، از سال ۱۹۸۰ نظم بالغ جامعه به نظم فراگیر تبدیل شد. مالزی نیز کشوری توسعه‌نیافته و ناشناخته بود که اقوام مختلفی در آن زندگی می‌کردند و اتفاقا مردم مالایانی در آنها اقلیتزین قشر بودند. مالزی مقارن با انقلاب اسلامی ایران، از نظم اجتماعی لرزان به نظم پایه، گذار کرد. امروز این کشور در وضعیتی میان نظم اجتماعی بالغ و نظم اجتماعی فراگیر قرار دارد و دموکراسی هنوز به صورت کامل در آن برقرار نشده است. اما فرایندهای رویه‌جلویی داشته است که ایران از آن بی‌بهره است.

باید توجه داشت که اغلب میان حکمرانی و جامعه قطب‌بندی وجود دارد. در نظم اجتماعی فراگیر از یک سو- جامعه- به دنبال نظام- حکمروایی نیرومندی است که به‌عنوان کارگزار از آن خدمات بهتری را دریافت کند؛ از سوی دیگر حکمرانی در پی جامعه نیرومندتری است. در چرخه نظم اجتماعی فراگیر، قدرت جامعه و حکمرانی بالاست و این دو یکدیگر را بازتولید می‌کنند. به سخن دیگر در جنبش‌های اجتماعی، موتور توسعه‌یافتگی در ماهیت و کیفیت تسلسل و چرخه‌ای به نام «قدرت جامعه قوی-قدرت دولت قوی» تجلی خود را دارد. اما در ایران مسئله اساسی این است که قدرت اساسا موضوعی تعریف‌نشده باقی مانده است. نه در قانون اساسی مشروطیت و نه در قانون اساسی کنونی، قدرت جایگاه تعریف‌شده‌ای ندارد و جایی که قدرت تعریف نشده و از نهادمندی و قانون‌مندی برخوردار نشده باشد، بنیان نظم اجتماعی در سرزمینی محدود است و جامعه شاهد فلزسنان و فرودستان است.

نقد وارده به جایگاه قدرت در قانون اساسی از چه منظری است؟

برای آنکه بنیانیه جایگاه قدرت در قانون اساسی خودمان را بهتر درک کنیم، می‌توانیم به تجربه انگلستان رجوعی داشته باشیم و به این پرسش بپاسخ دهیم که چگونه انگلستان به نخستین کشور توسعه‌یافته تبدیل شد. در سال ۱۲۱۵ میدای پادشاه انگلستان قصد تشکرگشی به استاکتلند را کرد. پادشاه انگلستان برای این جنگ نیاز داشت که از مردمان آزاد یا فئودال‌های انگلستان عوارض دریافت کند. اما آنها با این درخواست مخالفت کردند و همین موضوع پادشاه انگلستان را از این جنگ منصرف کرد. پس از آن میان پادشاه و مردان آزاد سرزمین انگلستان قراردادی بسته شد و تحت عنوان منشور بکبر با مکناکارتا به تصویب رسید. این منشور شاه انگلستان را موظف می‌کرد که برای مردان آزاد سرزمین خود حقوق مشخصی قائل شود. به رویه‌های قانونی احترام بگذارد و بپذیرد که قدرت او به واسطه قانون محدود می‌شود. منظور از مردان آزاد، اقلیتی از فئودال‌ها و بارون‌های سرزمین انگلستان بود؛ و مردم عادی و رعایا و بسیارها از حیطه این منشور خارج بودند. منشور مگناکارتا به نام منشور آزادی نیز معروف است؛ اصلا کانتربری بین پادشاه جان و ۳۵ شورای پادشاه دهم؛ ابتدا درباره نکته تعیین جایگاه شاه در خاک انگلستان و حق انتشار پول. چگونه حقوق کلیسا و جایگاه مالکیت و حقوق بارون‌ها و افراد آزاد است. سلوچه این منشور در ۱۲۱۵ میلادی این است که «عدالت به کسی فروخته نمی‌شود. از کسی دریغ نمی‌شود و برای کسی به تاخیر نمی‌افتد». این منشور در زمانی است که ایرانیان در بی‌ثباتی و جنگ‌های بین دودمان خوارزمشاهیان و سلجوقیان گرفتار هستند.

مصوبات این منشور تا قرن هفدهم و «انقلاب شکوهمند انگلستان» برقرار بود. این انقلاب در سال ۱۶۸۸ در انگلستان رخ داد. در این انقلاب بود که دموکراسی جای نظام پادشاهی استبدادی را گرفت. در این جابه‌جایی قدرت، شاه جدید موافقت کرد تا در جایگاه یک پادشاه اختیارات محدودی داشته باشد و قدرت بیشتری را به پارلمان واگذار کند. پادشاهی مشروطه انجوز انگلستان حاصل این انقلاب است. در نتیجه «انقلاب شکوهمند انگلستان» بود که نخستین دموکراسی مدرن پایه‌ریزی شد. زیرا بر اثر این انقلاب یک جابه‌جایی قدرت و یک جابه‌جایی در نظم اجتماعی رخ داد و تمام قدرت و حقوق متعلق به ملت به رسمیت شناخته شد و دولت و مجلس با اختیارات محدود، قطب‌های دیگر، کارگزار شدند.

مقصودتان این است که دموکراسی مدرن محصول تحدید قدرت حاکمه بوده است؟

به عبارتی در سیستم دموکراتیک این مردم هستند که کارگزار خود را تعیین می‌کنند. مردم پایه‌های قدرت هستند و رویدای آن نظام حکمرانی است. همه اثرادی‌ها و امکانات و اختیارات انسانی از آن ملت است. این مردم هستند که می‌بدیرند بخشی از اختیارات را به دولت تفویض کنند. مردم آزادی خاص خود را تحت‌الشعاع قرار دادند و آزادی‌های روبنایی را به دولت می‌سپارند تا بتواند با دراختیارگرفتن بخشی از آزادی‌های روبنایی با وضع قوانین متناسب رابطه میان مردم را تنظیم کند. با دقرش آزادی روبنایی جامعه توسط دولت، این نهاد ملک می‌شود تنظیم روابط. حقوق ملت، حقوق قانون و مقررات برای امور حیوی دیگری، آموزش، مالیات و... را برای جامعه برعهده داشته باشد. کدام تنظیم روابط از سوی دولت خوب است؟ آن روابطی که جامعه بتواند در آن به بالندگی، رشد، رفاه و آزادی بیشتر برسد... در این سیستم، مالیات نیز بر همین قاعده اخذ می‌شود. مردم بخشی از درآمد خود را به دولت واگذار می‌کنند. دولت با استفاده از این مالیات قصا را برای رشد درآمد مردم، اداره جامعه و ارائه خدمات عمومی مانند خدمات آموزشی، بهداشتی و امنیت مهیا می‌کند. در چنین جامعه‌ای مردم به نهادی فرادست نسبت به طبقه حکمرانان تبدیل می‌شوند. توسعه‌یافتگی در چنین شرایطی است که رخ می‌دهد. در واقع در توسعه‌یافتگی دینامیسم و چرخه توسعه‌ای «قدرت جامعه قوی- قدرت دولت قوی» پدیداری دارد و با نهادمندی و پایداری خود، توسعه‌یافتگی را پایدار می‌شود.

درمورد ایران این فرایندها چگونه رخ داده است؟

باید گفت که از دوران مشروطیت تا امروز، ما تعریف روشنی از قدرت نداریم و رابطه‌مان با آن مشخص نیست. به نظر می‌رسد در انقلاب مشروطیت ما از مفهوم مشروطه به یک فهم درستی نرسیدیم. پیش از آنکه انقلاب مشروطه رخ دهد، نام سرزمین ایران «ممالک محروسه قاجار» بود که اساسا با آزادی و دموکراسی مناسبتی ندارد. چون در مماملک محروسه و کشتگری، تشکیل سازمان‌های مردم‌نهاد با موانع زیادی روبه‌روست و دولت به‌سادگی به شکل‌گیری حق نهادهایی مجوز نمی‌دهد و آنها را محدود می‌کند؛ بنابراین می‌توان گفت: تا زمانی که قدرت بین مردم و دولت به منظومه و سپهر تبدیل نشود- قطعا میان ساختار حکمرانی و مردم واگرایی وجود خواهد داشت.

اگر بخواهم موضوعات مطرح‌شده تا اینجا را درباره علل توسعه‌نیافتگی ایران جمع‌بندی کنم، باید بگویم که مشکلات ما علل مختلفی دارانـد. در طول تاریخ ایران بعد دادوستدهای زیادی دچار وقفه شده است. این علل و عوامل در بستر زمان دارند با همدیگر بدهبستان می‌کنند (ارزش‌ها، باورها، تفکرات، قانون‌مندی‌ها، توانایی‌ها، آزادی‌ها و...) و خالق قلمروهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هستند. این علل و عوامل نیز با همدیگر گردش چرخه‌ای و تسلسلی دارانـد. درواقع یک ماتریس همه‌جانبه از علل را برای توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی جوامع شکل می‌دهند. مجموع این علل عمدتا امروز به یک دیگر ماتریس قابل درک است. می‌دانید که ویژگی ماتریس وجود مؤلفه‌های متعدد و روابط میانشان است. بنابراین ما نیز برای ریشه‌یابی مسائل‌مان در امر توسعه، باید این ماتریس را درک کنیم. این ماتریس چون خود مرتبه‌بندی دارد. اگر فرض ما را به دو قسمت بازار سیاست و بازار اقتصاد تقسیم کنیم، درخواهیم یافت که بخش مهمی از مشکلات اقتصادی مردم، نه به موجب اقتصاد بلکه به سبب حضور مدیریت و حکمرانی ناکارآمد است؛ بنابراین از ایرانیان، اینطور خواهد بود تا فرایند و سیاست روش و متوازن نکنند. نمی‌توانند به توسعه همه‌جانبه دست پیدا کنند و مشکلات نظام حکمرانی همچنان در جامعه سرازیر خواهد بود.

به نظر می‌رسد بخش مهمی از وجوه نظری، به‌ویژه از منظر مباحث مربوط به دولت مدرن بر سر کار آمده، مسئله انسجام اجتماعی در حاشیه بوده است.

پاسخ به سؤال شما به لحاظ اینکه گستردگی زیادی دارد در یک جواب سخت است. هم از نظم‌های اجتماعی سخن در خود دارد، هم از چگونگی آن در جوامع مختلف، هم از سطوح کلان به سطح خرد آمده است و هم مقولات ایرانی و من ایرانی و در خود دارد. اینها سؤالاتی مختلف هستند، اریچه به هم ربط دارند اما جواب آن یکجا ممکن نیست. البته در سه جلد کتاب تلاش شده به این‌گونه موارد پاسخ داده شود. در جلد اول به موازین نظری توسعه‌یافتگی اشاره داشتم و در جلد دوم به چگونگی دستیابی اروپایی به توسعه‌یافتگی و در جلد سوم به ناکامی‌های ایرانیان اشاره کرده‌ام. من تلاش کردم در این کتاب سه‌جدی، به چرایی عقب‌ماندگی ایران از توسعه پاسخ دهم و ۹ سال هم برای نوشتن آن وقت گذاشتم. تلاش کردم همه متغیرهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... را در این کتاب ببینم. لازم به ذکر است که برای نوشتن این کتاب با کروهی از صاحب‌نظران علوم سیاسی، اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی رایزنی کردم تا بتوانیم کتاب را در همکاری با یکدیگر و با اتکا به دیدگاه‌هایی چندجانبه منتشر کنیم اما نهایتا این اتفاق نیفتاد.

جلد نخست این کتاب که حدود ۷۵۰ صفحه است، دقیقا به تعریف توسعه از منظر علم می‌پردازد. درباره نکته‌ای که شما درباره تعریف بازار سیاست و بازار اقتصاد متذکر شدید، کمان نمی‌کنم که بتوان در یک کتاب واحد چنین بحث را پوشش داده و آنجاند. گستردگی مباحث این کتاب تا جایی است که تعریف قدرت از زنوم آن آغاز شده تا به جامعه رسیده است؛ سپس بر اساس آن، نظم‌ها تبیین شده و بر اساس این نظم‌ها نیز به تعریف بازار سیاست و بازار اقتصاد پرداخته شده است. برای مثال به این موضوع پرداخته که جایگاه بازار سیاست و بازار اقتصاد در نظم فراگیر کجاست؟ همچنین جایگاه این دو مؤلفه از نظر تاریخی در کشورهای غربی و همچنین ایران تحلیل شده است؛ بنابراین دو مفهوم بازار سیاست و بازار اقتصاد در این کتاب به میزان زیادی کالبدشکافی شده و بدهبستان‌های میان آنها که سرنوشت توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی را در خود دارد نیز مورد توجه قرار گرفته است. در فصل نهم و دهم به الگویی مبتنی بر تفاهم میان رشته‌های مختلف از جمله جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی و... پرداخته شده است. طبق این الگو، اگر هدف ما بیشرفت جامعه است، باید تکلیف قدرت در جامعه و دولت را براساس توجه دارا بترتعریف کنیم. تعریف داشته باشیم که در عصر حاضر، قدرت با آن پیچیدگی‌هایی که دارد، جایگاهش بین جامعه و دولت چگونه است. باید بدانیم با جامعه‌ای که مردمش فرودست و در خود مانده باشند، نمی‌شود کار توسعه‌یافتگی را به سرانجام رساند. توسعه‌یافتگی زایش خود را در جامعه‌ای که فرایند قدرتش دائم در حال تحول، تکوین و تکامل است رخ خواهد داد. این تحلیلی است که «دارون عجم‌اوغلو» نیز در پژوهش‌های خود آن را مطرح کرده است. اما اصل این استدلال از آن عجم‌اوغلو نیست؛ واقعیتی تاریخی است که او به آن اشاره داشته «باید بپذیریم که ما اکنون در قانون اساسی بازنگری کنیم. ابتدا باید تقسیم قدرت را به‌روشنی تعریف کنیم و چگونگی توزیع آن بین دولت و ملت را با وضوح به قانون‌مندی بکشانیم.

درباره نقدی که به تعریف «من ایرانی» داشتید، در این کتاب تلاشم این بود که با رجوع به تاریخ چهار سده گذشته به این موضوع بپردازم که ما چه کسانی بودیم و هستیم. دچار چه خودانی شده‌ایم و الگوی زیست‌مان چه بوده است. اقوام ایرانی که بوده‌اند و چگونه طی تاریخ با یکدیگر همزیستی کرده و ترکیب شده‌اند. بر این اساس تلاش کردم «من ایرانی» را از منظر علمی و تاریخی مورد بررسی قرار دهم و نشان دهم که این من ایرانی چگونه با وجود تلاشی که در مشروطیت و قبل‌تر نیز شکل گیری ایران بر پایه سیاستی دگرگونی در پندار، کردار و گفتار است، اما مشخص نیست که همین پندار و کردار و گفتار پیش از این چه بوده است؛ از نظر شما درکم ما سخت‌افزار انسانی برای بدتحول بود و به یک انسان توسعه‌یافته تبدیل شود؟ آیا معیار این توسعه‌یافتگی انسان اروپایی است یا تعریفی بومی از آن وجود دارد؟

آقای بروکسر ساموئل سون برنده جایزه اقتصاد نوبل زمانی متهم شد که علم اقتصاد را به ریاضیات نزدیک و آن را از علوم انسانی جدا کرد. کتاب علم اقتصاد ایشان که در مؤسسه فرانکلین تحصیلم و منتشر شده بود، چند بار در اوایل دهه ۱۹۱۰ با تردید چاپ شد. این صاحب‌نظر اقتصاد برای هر تجدید چاپ، صفحاتی را به مقدمه کتاب می‌افزود. در ویرایش ششم یا هفتم به این مثال اشاره کرده بود که اگر یک اقتصاددان خواسته به هندوستان برود و ببیند که انسان‌ها در عین گرسنگی کاوها را نمی‌کشند و نمی‌خورند و از خود بپرسد که چرا آنها چنین نمی‌کنند، روش اجتماعی، محصول نظم اجتماعی کارآمد و بپوباست که ما ایرانیان در ساختن آن تاکنون ناتوان بوده‌ایم.

در ایران به‌روشنی می‌توان دید که برای مثال با وجود بالارفتن سطح سواد در جامعه، درک بالاتر هم وجود دارد، بازدهاسه اصل و درهم، رعایا و بنده او هستند. در آن جامعه هنوز بسیار بنده‌ایم. با دیگری که افراد در آن درهم‌تنیده و یک کلیت یکپارچه را نام ملت شکل داده‌اند. پس از پیروزی مشروطه‌خواهان نیز محمدعلی شاه که حکومت وقت سلسله قاجار بود، مردم را مجدداً رعایای خویش تلقی و اساسا با مشروطیت مخالفت کرد؛ اما با وجود پیروزی نهایی مشروطه‌خواهان بر استبداد صغیر، قدرت باز هم محدود نشد. در سال‌های پس از آن نیز رضاشاه قدرت خویش را درچارچوب قانون اساسی مشروطه تنظیم نکرد؛ اگرچه افراد کارآمدی که در اختیار داشت بسیاری از نهادهای یک نظم اجتماعی پایه و عبور از نظم اجتماعی لرزان را برای ایران برساختند.

با توجه به بی‌ثباتی و ناامنی آن روزگار ایران، عبد تسدادن حاکمان وقت به قوانین مشروطه توجیه می‌شد. بعد از محمدعلی‌شاه، فرزندش احمدشاه حتی از قدرتی حداقلی برای اداره کشور برخوردار نبود. آزادی‌ره تحول‌خواهان کرد آمدند و چهار کزینه یا ویژگی اساسی برای مطرح کردند: ۱- تداوم حکومت قاجار؛ ۲- قدرت‌بخشیدن به نخست‌وزیر و نادیدن‌شدن جایگاه شاه؛ ۳- برقراردن نظام جمهوری به جای سلطنت؛ ۴- تغییر نظام و جایگاه‌یافتن اجتماعی‌تر در میان این گزینه‌ها. کزینه چهارم در مجلس بلوغ رای آورد و رضاشاه بپادشاه شد. این سرزمینی برای حکمرانی ایران انتخاب شد. او در دوران پادشاهی خود سعی کرد که نظم اجتماعی لرزان جامعه را به نظم اجتماعی بالغ یا که از ثبات و قانونمندی بهتری برخوردار است، تبدیل کند و برخی تحولات در این دوران می‌توانند یک کام کلیدی به جلو برای ایرانیان تلقی شود.

اما برای فهم قدرت در سال‌های پس از انقلاب اسلامی که از مردمی‌ترین انقلاب‌ها بود، آنچه که به فهمی مشترک از قانون اساسی برسیم و برای رسیدن به این فهم، لازم است که مقدمه قانون اساسی را به دقت مورد کریم. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است که قدرت از آن خداوند است و او اراده کرد تا قدرت را به انسان و جامعه انسانی ببخشد. هم در مقدمه قانون اساسی که درواقع بین این‌گونه بیان می‌کند چگونه باید قانون اساسی را برداشت کرد و هم در اصل ۵۸ آمده است که:

«حاکمیت مطلق جهان و جهان و انسان از آن خداست. و هم او انسان را به سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند. یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد». البته باید گفت این اصل مهم و سرنوشت‌ساز، هیچ در عمل کمرنگ شده و هم اینکه گویا ملت و جامعه از این حق حیاتی خود بی‌خبر است. همچنین در این قانون، در اصول مختلف به حقوق ملت، اعم از حق آزادی، حق مسکن، حق آموزش و... پرداخته و تصریح شده است که نظام حکمرانی جمهوری اسلامی باید این حقوق را تامین کند و اساسا برای تحقق این اصول به وجود آمده است. بنابراین می‌توان گفت در شکل حقوقی قانون اساسی- ما دو بخش داریم: از یک سو ملت است که از حاکمیت تقاضای ایفای حقوق خود را دارد و در سوی دیگر حاکمیت است که برای برآوردن این تقاضا شکل می‌گیرد. اما در عمل و در مصامین، حقوق مردم به اشکال مختلف محدود شده است.

وضعیت تناسب قوا در قانون اساسی چگونه تعریف شده است؟

در ایران، در قدرت مردم توصیف می‌شود؛ اما در واقعیت در اختیار حاکمیت است. در درون حاکمیت نیز اگر میان سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه نهادهای قدرت و قوی وجود داشته باشد و توزیع مناسبی از قدرت میان‌شان اتفاق بیفتد، یک منظومه حکمرانی شکل می‌گیرد. منظومه‌ای که می‌تواند آن را نه به نظم اجتماعی با دسترسی محدود- بالغ یا که در: دسترسی محدود- بالغ یا که در: دسترسی محدود- بالغ (Rule by law).

اما تاکنون چنین منظومه‌ای بین قوای حاکمیت شکل نگرفته است. زمانی که قدرت به نظم کشیده نشود، نمی‌تواند زیرساخت‌های توسعه را فراهم کند و دستگاه کارآمد و اثربخشی باشد. چنین نظامی از حکمرانی متقابلا به ملت نیز فرصت لازم و کافی برای رشد موزون و متوازن نمی‌دهد. باید توجه داشت که توسعه‌یافتگی به تمسازی با نظم اجتماعی و عمومی آغاز می‌شود و با آزادی رشد خواهد داشت و در هرموجرح و بی‌قانونی از میان می‌رود. آزادی، رشد اقتصادی و عدالت رابطه‌مان با آن مشخص نیست. به نظر می‌رسد در انقلاب مشروطیت ما از مفهوم مشروطه به یک فهم درستی نرسیدیم. پیش از آنکه انقلاب مشروطه رخ دهد، نام سرزمین ایران «ممالک محروسه قاجار» بود که اساسا با آزادی و دموکراسی مناسبتی ندارد. چون در مماملک محروسه و کشتگری، تشکیل سازمان‌های مردم‌نهاد با موانع زیادی روبه‌روست و دولت به‌سادگی به شکل‌گیری حق نهادهایی مجوز نمی‌دهد و آنها را محدود می‌کند؛ بنابراین می‌توان گفت: تا زمانی که قدرت بین مردم و دولت به منظومه و سپهر تبدیل نشود- قطعا میان ساختار حکمرانی و مردم واگرایی وجود خواهد داشت.

اگر بخواهم موضوعات مطرح‌شده تا اینجا را درباره علل توسعه‌یافتگی ایران جمع‌بندی کنم، باید بگویم که مشکلات ما علل مختلفی دارانـد. در طول تاریخ ایران بعد دادوستدهای زیادی دچار وقفه شده است. این علل و عوامل در بستر زمان دارند با همدیگر بدهبستان می‌کنند (ارزش‌ها، باورها، تفکرات، قانون‌مندی‌ها، توانایی‌ها، آزادی‌ها و...) و خالق قلمروهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هستند. این علل و عوامل نیز با همدیگر گردش چرخه‌ای و تسلسلی دارانـد. درواقع یک ماتریس همه‌جانبه از علل را برای توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی جوامع شکل می‌دهند. مجموع این علل عمدتا امروز به یک دیگر ماتریس قابل درک است. می‌دانید که ویژگی ماتریس وجود مؤلفه‌های متعدد و روابط میانشان است. بنابراین ما نی